

## گزارشی تکان دهنده از زندگی خانواده ها در گورستان های قم

اینجا آرامگاه زندگی است

- دور تا دور اتاق را پشتی و بالش های مختلف پوشانده است. کنار قبرها هم پشتی گذاشته اند. تلویزیون کوچک قدیمی آگهی بازرگانی ارائه می دهد. فاطمه با آگهی بازرگانی زمزمه می کند: "صبح تا شب تلویزیون روشنه صدایش ترس بچه ها را کم می کند" یک میز تحریر کوچک که انباشته از کتاب است و بچه ها کنار آن نشسته اند



- توی همین کوچه، بغل ما هم به خانواده هست •  
بندگان خدا اون ها ۱۳ تا قبردارن. به نغم چند ماه پیش خاک کردن، زنه بچه ها رو فرستاده بود خونه پدرش. برای اینکه نترسن

محمد صادق جعفری

پنجشنبه ۲ مهر ۱۳۸۲ - ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۳

قم شهری مذهبی است که طنین صدای علم و معرفت آن تا دوردستها رسیده است. شهری که به عنوان یکی از چشم و چراغهای دین مقدس اسلام معرفی می شود. تقدس این شهر باعث شده تا بسیاری از علاقه مندان اهل بیت به آن مهاجرت کرده و در کنار بارگاه حضرت معصومه به تحصیل علوم دینی بپردازند.

افرادی هم هستند که به خاطر تقدس و روایات فراوان در مورد قم، پس از مرگ در آن به خاک سپرده می شوند.

آرام که در کوچه های نزدیک گورستان های آن قدم می زنی، صدای مراسم های تشییع و ترحیم ذهنت را پر می کند. مردم به این مسئله عادت کرده اند و مرگ را جزئی از زندگی خود می دانند. با آنها که سخن می گوئی مرگ را امری طبیعی قلمداد می نمایند. مغازه های اطراف گورستان ها پر رونق است زیرا همیشه یک نفر می میرد. اگر قمی هم نباشد، از شهرهای دیگر منتقل می شود.

اینجا قبرستانها کوچه دارند و مرده ها آب و برق مصرف می کنند. تعجب می کنی وقتی متوجه می شوی که برای یک مرحوم که حدود ۴۰ سال از مرگ او می گذرد پول آب آمده است و پول برق آن به حدی است که امکان خاموشی چراغ آرامگاهش وجود دارد. اما مگر چراغ زندگی آنها خاموش نشده است!؟



به کوچه قبرستان قدم می گذاریم. کوچه ای شاید با عرض کمتر از ده متر که منتهی به دو گورستان معروف است. صدای مراسم ترحیم از گورستانها شنیده می شود. در انتهای کوچه تابوتی بر روی دستها دور می شود. بعضی به سرعت و تنه زنان می گذرند بعد با همان سرعت معذرت خواسته دور می شود تا به ثواب

حرکت کردن با تابوت برسند. هرکس که چند قدم با تابوت حرکت کند ثواب زیادی را نصیب خود می کند.

شلوغی کوچه، صدای بوق ماشینها و موتورها که در ترافیک ناشی از خالی کردن وسایل مراسم ترحیم گیر افتاده اند و تابوت جدیدی که از کنارمان می گذرد و ترس از تند خوردن مجدد، ناخودآگاه ما را به کابوسی وارد می کند که گریزی ندارد. شاید هیچگاه آنقدر به مرگ نزدیک نشده باشیم. باز در کوچه حرکت می کنیم. از مسیر ماشین مدل بالا کنار می کشیم تا راننده همدیگر را قانع می کنیم: «ماهم ثوابی کرده باشیم. دستش را از روی بوق بردارد.»



سه گورستان بزرگ در يك سمت کوچه و يك يا دو گورستان كوچك در سمت ديگر اين غوغا را بپا کرده است. در کوچه های فرعی منتهی به آنجا زندگی وجود دارد. زندگی مثل يك امر عادی و ساده به نظر می رسد. مردم به این چیزها عادت کرده اند. بچه ها گاهی بعد با لبخند ادای بازی خود را رها کرده و به تابوت ها نگاه می کنند آنها را در می آورند: «بلند بگو... به حرمت شرف مرگ هم بازیچه دستشان شده است...»

با دیدن گورستانها و خواندن سن روی سنگ قبرها و شعرهای نوشته شده مشغول می شویم. کم کم هوا رو به تاریکی می رود. کوچه خلوت شده و دیگر خبری نیست. فقط چند کودک در کوچه نشسته اند. آرام و ساکت به مردم نگاه می کنند و گاهی به سرکوچه چشم می دوزند: «بچه ها داره شب می شه خونه نمی رید؟!» فاطمه از همه کوچکتر و خوش زبان تر است: «چرا مامان بیاد می ریم.» خواهر بزرگتر او که شاید اول دبیرستان باشد می تواند بچه ها را سرو سامان دهد. شکلاتی از جیبم در آورده و به فاطمه می دهد. زود با من خو می گیرد: «خونتون همین جاهاست یا فامیلاتون مردن.» می خندد. «وای خدا نکنه خونمون همینجاست.» در خانه ای باز است فاطمه دستم را می گیرد و کنار خانه می برد: «اینها، برق رفته بود اومدیم اما چراغ خانه روشن است، «برق که نرفته» به روی خودش نمی آورد: «شاید الان.» بیرون مامانم اومد! «و مرا فراموش می کند و دوان دوان به سمت زن لاغر و استخوانی می رود، اومده که با دیدن ما بر سرعت قدم هایش افزوده است: «بفرمائید، برای فاتحه اومدید. زهره چرا تعارف نکردی؟!» فاطمه خنده اش می گیرد: «این آقاهه دوست منه. شکلاتم بهم داد.» زن جا می از اداره برق: «خورد بد بینانه به ما نگاه می کند: «چیکار دارید؟!» صورتش در هم می رود اومدید؟!» لحظه ای بغض می کند و به ما چشم می دوزد. بچه ها به خانه می روند: «یه خورده صبر کنید تا آقامون از مسافرت بیاد، پول برق رو می ده. اگه برق رو قطع کنید من با این بچه ها چیکار کنم؟! زن حتی اجازه حرف زدن به ما نمی دهد و شروع به گریه می کند. انگار بغض فرو خورده ای را که مدتها نگه داشته بیرون می ریزد.

نه خانم، نگران نباشید، ما دنیال قبرستونی می گردیم که برای مرده هاش پول آب و برق می آد - زن نگاه می کند و گریه اش نیمه تمام می ماند.



این بار چشمانش از امید برق می زند: با کدوم آرامگاه کار دارین؟  
فرقی نمی کند.

زن به سرعت وارد خانه می شود و با قبض برقی برمی گردد: این برای صاحبخانه ما اومده، بنده خدا چهل سال پیش مرده!

خب چه ربطی به شما داره ؟ -

این بنده خدا پنجاه سال پیش این خونه رو خریده، یکی از ملاکان شمالی بوده که دوست - داشته قم خاکش کنن. بعد از مردنش هم تو همینجا دفنش کردن بعد هم زن و بچه و خدمتکارش رو آوردن و خاک کردن

یعنی الان اینجا قبره؟

آره، چهارتا-.

به داخل حیاط نگاه کردم. حوض آب و يك زیرزمین و خانه، هیچ شباهتی به قبرستان ندارد. در حیاط هیچ قبری وجود ندارد. کاملاً عادی و معمولی به نظر می رسد: « پس قبرها کجاست؟! » زن ما را به داخل دعوت می کند. وارد حیاط می شویم هنوز چیزی ندیده ایم. داخل خانه که يك اتاق معمولی است می شویم. پرده ها کنار می رود. دو قبر با سنگ قبرهای برجسته که اسم آقا و خانم صاحبخانه بر آنها حك شده جلوه می کند. روی دیوارها عکسهای در گذشتگان بزرگتر روی یکی از سنگها عکس خانم حك شده است. قبرهای دیگری هم . از حد معمول نمایان است وجود دارد. دو چراغ بزرگ سر قبرها خود نمایی می کنند. فاطمه خودش را پشت چادر مادرش قایم کرده است: "از این عکس بزرگ می ترسد برو مامان جون برو تلویزیون نگاه کن." دور تا دور اتاق را پشتی و بالش های مختلف پوشانده است. کنارقبرها هم پشتی گذاشته اند. تلویزیون کوچک قدیمی آگهی بازگانی ارائه می دهد. فاطمه با آگهی بازگانی زمزمه می کند : « صبح تا شب تلویزیون روشنه . صدایش ترس بچه ها را کم می کند . » يك ميز تحریر کوچک که انباشته از جا ، کتاب است و بچه ها کنار آن نشسته اند . لباسها روی میخ هایی که گوشه اتاق زده شده گرفته اند . رختخوابها در کنار دیواری جمع شده اند. يك کمد آهنی رنگ و رورفته که گنجینه خانه محسوب می شود ، شامل تعدادی چینی ارزان قیمت لب پریده و چند اسباب بازی پلاستیکی ساده می باشد.

کمدی کنار قبرها خود نمایی می کند: مال این خدا بیمارز هاست . بعضی وسایل که سر قبر بوده رو جمع کردیم تا گم و گور نشه . اگه این خونه هم نبود، دیگه جایی نداشتیم. باز خدا "بیمارزشون که بعد از مردنم باعث و بانوی خیر شدند



شما فامیلشون هستنید؟ -

نه، از صاحب مرده اجازه گرفتیم. بندگان خدا قمی نیستند - شمالی اند. آقامون رفته اونجا اجازه گرفته و اومده ، بعضی وقتها برای فاتحه می آن اینجا

قبل از شما هم کسی اینجا بوده؟

آره، خیلی هستن. توی همین کوچه، بغل ما هم یه خانواده - هست. بندگان خدا ۱۳ تا قبردارن. یه نفرم چند ماه پیش خاک کردن. زنه بچه ها رو فرستاده بود خونه پدرش. برای اینکه نترسن، گفته بود دارن چاه فاضلاب می کنن

شما چي، کسی رو تازگی دفن نکردن ؟ -

باز هم نسنجیده حرفی زده بودي. زن آشکارا لرزه بر اندامش افتاد.

وای خدا نکند -

اینا چیه، مال شماست؟ « : تعدادی لوح تقدیر بر دیوار خودنمایی می کند

زن لبخندی زد و صدایش را محکم نمود: مال بچه هاست. این رو دختر بزرگم تو والیبال گرفته اینم مدالشمه. دختر بزرگم توی مدرسه تیزهوشانه، اونجا درس می خونه. همه بچه ها نمره هاشون بیسته. ایناها کارنامه هاشون رو ببینید...

زن دیگر رها نمی کرد و حرفهایش خاتمه نمی یافت. تمام زندگیش را جلوی چشمانمان گرفت. تنهایی بعد از مسافرت های همسرش که برای کار به شهر دیگری می رفت و شبهای وحشتناک گورستان. غذایی که گاهی طعم خاک مرده می گیرد و خوابهایی که کابوس مرگ را تداعی می نمود. اگر خانه محل امن زندگی و خواب آرامش آن است برای آنها خانه تنها محل زندگی ناامن و خواب کابوس آرامش می باشد. مرگ در رگ و خون آنها جریان دارد. زندگی دیگر نمی تواند جای مرگ را برایشان پر کند. بچه ها از ترس به حمام که در زیرزمین است نمی روند. از ترس شبها به دستشویی نمی روند و گاهی ناچار جای خوابشان را...

آنها خجالت می کشند به همکلاسیهایشان بگویند کجا زندگی می کنن ، عقب های کوچک و بزرگ دائما کابوس بیداری آنها را تکمیل می کنند و حرفهایی که خاتمه نمی یابد.

از خانه که بیرون می زنیم شب شده و سکوت کوچه را فرا گرفته است . به سر در خانه چشم می دوزیم «آرامگاه خانوادگی ....» در مسیر حرکت خود سراسر کوچه را پر از آرامگاههای خانوادگی می بینیم که گاهی زندگی در آن جریان دارد . تو هنوز می اندیشی که داستانی را شاهد بودی ، اما نه تو يك حقیقت را درك نموده ای . همه آن آدمها وجود دارند و حقیقی هستند. سایت نقشینه در گزارشی دیگر نوشته است:

فیلم مستندی از زندگی خانواده ها در گورستان های قم با نام «سایه غبار» ساخته شد.

سید محمد صادق جعفری کارگردان این فیلم در گفتگو با خبرنگار سایت نقشینه، هدف از تولید فیلم «سایه غبار» را نشان دادن بعضی مسائل و مشکلات گورستان های قم عنوان کرد.

وی گفت: فیلم «سایه غبار» زندگی بعضی از خانواده ها را که به دلیل فقر مالی بر روی آرامگاه های خانوادگی زندگی می کنند را به تصویر می کشد. این فیلم تلاش می کند حاصل زندگی و مرگ را در کنار هم نمایان کند.

وی گفت: بر اساس خبری که در نشریات قم از قول مدیرعامل سازمان بهشت معصومه درج گردید، ۲۷ قبرستان غیر مجاز در سطح شهر قم وجود دارد که تدفین اموات در آنها انجام می گیرد. این گورستان ها علاوه بر دو گورستان بزرگ بیرون شهر می باشد.

جعفری با اشاره به تولید فیلمی به نام «واگویه ها» در سال ۱۳۷۹ از معضلات اجتماعی قم، گفت: در فیلم مذکور بحث گورستان ها و زندگی در آنها مطرح شده بود که متأسفانه با وجود اطلاع مسئولین نتیجه ای حاصل نشد.

وی تصریح کرد: اگر مسئولین تنها يك روز با خانواده و فرزندانشان در آرامگاه های خانوادگی زندگی می کردند، هرگز اجازه نمی دادند این اتفاق برای دیگران تکرار شود.

این کارگردان گفت: این خانواده ها متشکل از شش دختر ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۳ و ۱۵ ساله و يك پسر ۱۰ ساله به همراه پدر و مادرهایشان می باشد که ۷ سال است در این آرامگاه زندگی می کنند.

وی افزود: بعد از هياهو فراوان که در مطبوعات استان به راه افتاد و گزارش های مکرر از زندگی این خانواده ها در مطبوعات استان و سایت نقشینه، تنها حرکت کوچکی در حال شکل گرفتن است که متأسفانه اگر این حرکت مطبوعات نیز نبود همچنان هیچ اتفاقی برای کمک به این خانواده ها نمی افتاد.

سید محمد صادق جعفری با اشاره به اینکه وظیفه هنرمند سؤال ایجاد کردن است، گفت: مسئولین باید با همکاری هنرمندان مسائل جامعه را یافته و حل کنند.

وی ضمن ابراز تأسف از گسترش خودسانسوری در بین هنرمندان، خواستار بیان واقعیات از سوی این قشر در جامعه شد.

به گزارش خبرنگار سایت نقشینه که در زمان تحقیق و تصویر برداری این فیلم حضور داشت، «سایه غبار» فیلمی تلخ از زندگی خانواده هایی می باشد که مجبورند فرزندان خردسال خود را بر روی قبرها بزرگ کنند.

این گزارش می افزاید: پیش بینی می شود این فیلم بحث های جدی را در بین کارشناسان علوم اجتماعی و تمام کسانی که در قبال جامعه احساس مسئولیت می کنند، برانگیزد.

عوامل تولید این فیلم، عبارتند از:

تحقیق، نویسنده و کارگردان: سید محمد صادق جعفری، تصویربردار: مصطفی خلیلی راد، مسعوده کرمی، با همکاری: علی جهانی، میر ولی :صدابردار: حسین قورچیان، دستیار کارگردان گروه تولید و صحنه: سعید نجاتی، علی نزاری، حسن ،حسینی، مدیر صحنه: سیف الله یزدانی کرمی، دستیار تصویربردار: سید حمیدرضا منتظری پور، تدوین: محمود رضا رحمتی فرد، سید سید محمد صادق جعفری :محمد صادق جعفری، تهیه کننده.

گفتنی است این فیلم پس از ۳ سال تحقیق، در ۲۸ دقیقه تهیه شده است.

گروه گزارش سایت نقشینه